



C

4121042

158

Mārifatū'l-madhāhib

(on different sects of Islam).

82

dictio
nary
(with 200 words)

الله رب العالمين
الله اكمل الملك بمن يحيى
الله اكمل الملك بمن يحيى
بعبارة العرش كله

١٣٩

لondon
22/11/27

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیغمبر از داشت و قبله یعنی پیش المقرر کسر قبده تجلیل اینجا است که کسی خوب نمی خواهد اسلام سه چهارم
هزار و شصت مسجد بر روی زمین بگذارد از دو کوئین یکی خیزد بر کوه ای اند که بحقیقت هر دویست
و هزار کوئی دادن نمی بحیثیت دو زنی است ششمین پرسی دایماً فناز کزاده نیخواسته باشد
همانچه در وقت روز از خدا ای عز و جل از خدا خوش بخت یعنی نیکی بودی هشتمن پرورد جناده خوار گزارد
نهفتمین صفاتی این بود و خوبی کزاده ای عزیز و نیاز داشت که دام و زن ای داری کردند و امیر یعنی سلطان

با مطلع سلطان طایب اما هر که نگرفتند ای و تقویت کنندکان دیگر بینها و پرتو لان و پروز
باست اینست که پسند زیاد آیان کرد و بین نمود و هر که کرد لان بینندل مانهای خطا که آنلذ جمله
لو ای و هر که بینست بزرگی و ستری جز خدا استواری و محمد شده است و رکوی او و فارغ بر پایی نارد
در کوهه نال دهد در روز ناد ماه رضیان بردار دوچه خانه کوبه که بتواند بجا آرد اسلامان پشد
بر این معنی اسلام کردن اینا دل کج عیون کفت اند که میان آیان و کله فرقی بینت و هر که دومن آید
که سرت دهد هر که مسلمان است بوسن است و بعین کفت آن که فرق هست ذر ای احمد رکه این
ایان بعد یک کفت ای ای اسلام دیگر چنانچه بیان کرد و هر که خدا می خواهد جمل را که کوید و چند
و شنید ای ای ای ای تو خدا ای را که کی ای قرق شد و کدم و خار و ای ای ای

لشکر عیت نهاد و هر دل و چنان رایزنی که بند داشت
لشکر عیت نهاد و هر سی ام محقق شد زاچ معنی اختهاد که بسته است آمازونیست
لشکر عیت نهاد و هر سی ام محقق شد زاچ معنی اختهاد که بسته است آمازونیست
لشکر عیت نهاد و هر سی ام محقق شد زاچ معنی اختهاد که بسته است آمازونیست

الـ

三

م

۲۷

三

بسار است بیوت دیکوارا کاصم در بیونیت در شرکه عوت دیکوارا نشسته بود و دیبا کاصم مدینی دیکوارا نشسته بود

و تجید موقت درایله و کلام بیان کرد و نسبت و جماعت که روح اندیش بود را مأهوناد
کرده که بداخل اند داشت شمس کرد و اندیش اسامی را فضیلی خارج کر که قدر
زیسته و زنگنه و هر کوچی از یک شمش کرد و دوازده کرد و کشد اند چون شمش را در
دوازده خوشی بخوازد و دینکند چنانکه بیان کرد و دفعه دو در بیان خود از ده
را فضیلی بین کشای علیور آبیست و سیمیه آنحاییه را بینکریه آمامه و سیمیه
شنا سیکمه لاغیمه را بخوبیه هست که بسیار ایکه هر دوازده را اتفاق داشت اینست که جمیع
نسل است زدن اند و سیمیه رواند از داد بپذیر و عمر ضی اند عکسها را عرض کوئند و از نار از

پیغمبری اند علیه سلم پیر از شوند مکراز علی و کمان بودند که فاطمه حاضر شده بودند
و رضی اند بخوبی و گوشید که پیغمبری اند علیه سلم بین خواهد در رسالت تو اند
مکریاری غیر خود و پر طبل و ز سر نام بدن بند و ایش را چشم نداشتند و نویسند
از رحمت خدای هر جل و اقامات نماز تراویح را سنت نشانند و اکسر طلاق کنند
بیک لفظ هر سه را از قه ندانند تا بر طبقی سنت نمایند و اگر بخان کتفه بخواهند

گفتار نهست و دوست را می‌بود که جنگل‌دان و دلخواه خطبای زبان سکونت پوشیدن و تحقیق از جهاد
و تحقیق در کرمانشاه را فرمود که آفتاب رفته دشواری‌های متعدد شد و در این ساعت خبر کشیده شد که اینجا کاه
ستانیه کان روش نمایند و در آنچه انجلاض نهست اول علویه علی را بانی کویند و جهرش
علی‌الله‌یه بزرگ رسول اسلام صلی اللہ علی‌یه سلم بخط و ذرا آمد که دوست دادم ایند پس علی را از پیک
کویند و زبده سیم رسمیتیه هر که علی را از ذیرک صیایه دوست ترند ارد او را کا زنگونه تهارمه
محاجاتیه زمین را بچو قوت از پیغام برخای ندانند عینی نکویند که نجوبت ختم شده است پس هم زندگی
جز اولاد علی دیگری را در عازماً ندانند ششمین پرسیه اولاد علیاًسین پنجم‌الظاهر امام
نمایند هفتم اما هم‌هه زمین را خانی ندانند از این‌ای که لذت از دخانی نکر از ندانند پیش از قایرو
کویند خلیفه دواییست جزا زینی پشم پرستم نار و پرسته هر که خود را بپرستی فاضل از انداد را
خادم کویند نهم ناسخنه کویند که چون جان از کابله‌ی دیون آید روای است که در کابله دیگر
بر عدهم لاعنه به عاویه طله و زیر و عایشه رضی اند عدهم لعنت کشند یا زدهم را بچو کویند
کوئی باز در زمین نخواهد آمد پس از قیامت امر و زور در ایست و رعد از نکه است ایست
پروردگاریه در فرشش ایست ایست دواده هم تر تبصیه خروج کردن پنجم کوئی
تسهیه بچشی پیش امده زنیاد شباذه کلام رهادارند خصلی سیم در بیان داده
معه خارجی بدری اسماهی ملکه ای ابا خیه تعلییه خارجیه خلیفیه کوئی پیش
آییه معترضیه شیوه نهیه محکم ایضاً پس شر ایه ایا در ایچه هر زد و از زد را انفاق
پنجم ایست که جملات را که ندانند و همی قبله را بکنند کار کویند و بر بیان داده

ویست نه بعلم و قدرست یعنی خدای کلام فارس است دا آنچه در عالم است که هموز در وجود نباشد
شیوه است یعنی خواهد در عدم خواه بود در این باشد که اهل بیت پیرند و بخپند و بیت شوند
ذات آنها مخدوخته باشد از آنها مخدوخته باشد
و در اینکه کشته شوند با جل خوبی مزده بپند یعنی اینکه کشته شده باشد در علاوه اینکه قیامت
الله کشیده خواهند بود اینکه میگذرد از آنکه میگذرد در علاوه اینکه قیامت
کشته عقد خواهد داردند و کویند که مطلع با احتمال از علم است و بعضی از ایشان کویند که هر دو
کشته شوند و پیش از این که مطلع باشند از اینکه مطلع باشند و اسطه اشید و هر مرد از اینها
از اینکه میگذرد و پیش از این که مطلع باشند از اینکه مطلع باشند و اسطه اشید و هر مرد از اینها
و پیش از این که مطلع باشند از اینکه مطلع باشند و اسطه اشید و هر مرد از اینها
و دوست همکار از زنست موهوم از خرام رزنیست و مثلی این پیش از این که مطلع باشند از اینکه مطلع باشند
و حکایت دعایت است از اینکه مطلع باشند و کویند که مطلع باشند از اینکه مطلع باشند کویند که
و صوت حکایت مطلع باشند از اینکه مطلع باشند اختریت کویند همچو که مرد علن از پنده را کشیده باشد
و داده زنده باشند از اینکه مطلع باشند کویند زنان و زنان را از اینکه مطلع باشند اختریت
و هر سه محابیت بیانی میکنند از اینکه مطلع باشند بجز اینکه بیانی اینکه مطلع باشند
مشهور است اخوات معرفه مدرسه عیشیه از اینکه مطلع باشند بجز اینکه بیانی اینکه مطلع باشند
که هر سه خوبیت اول مصکتیه کویند جز دسر خدا را ایست ماراده ایان
و دوم اخواتیه کویند که در حق را خلی است و قدرست بیت میتوانم از اینکه مطلع باشند

کویند خلق را قدرت کنت پسکن با فعلی بعثتی اخراج و قدرت هر او بینده راست چهارم ملک
کویند اپنے شدی است شده کنت بعثتی ای مداد است اما کجنه زیرا زاید بخیج نجات رسک کویند خدا کی
صلت را از ده بعلم بر مطلع و معاذ اکنند خلق اگر فهم کنند خوبی ایشان هم کنم و هم
کویند که خراست که حملک شود غسل را آن هفتم حبیبه کویند که تو ای عتاب نیز پدیداییم و
نیک و بدمستم سایقه کویند که عادت و شفعت ایشان بینه بگشته سره کنت همان وعده
ندارد و کنایه زیان ندارد نعم حبیبه کویند دست عذاب نکند مراد دست را داده بخواست
ماست دامن خویش کویند که دست نترساند دست را بیار دامن فکر کیم کویند هنگام خوشبو به از
عبادت است و در کرامه زنایت و دعیادت از نو سایر طاسو دیدان نقدار و دادر و داد
دوا و ربار خلق مایکتاج از پیش بریک بشد در ماله ایه را مال هر کو ساز دارد آن اخزی
از زان از ظاهر نیست در دار دامن حبیبه کویند سمت نیست در ماله ایه نیز میراث نیز
از زان داد از ده کویند تو حقیقی بیش ای فعل است فصل نیم در زبان دو ای ای دکوه و
بدیک آسایی آحمدیه شویه کیسا نیمه شیطایش بشیریکیه و آیمه و دیدیمه لکه نیمه متبر
قا اسطیمه نظامیه منزلیه اماد آنچه هر داد از ده را اتفاق است ایشان که همچنان
چتری که نزدیک خدا می کنست نزدیک خلق ایمان بشد از همار جازه را داده است
و تقدیر بزریکی و بدیمی از خدایی ندانند از خود بند و کویند تو خیس بعد از این علاوه
که جبریه بجهش زخول کویند و در مذهب سنت ایوجی ایقت تقویت و خل بایار ایه خواه

نفعه ای برند کو سرت و گمان باند که هر از جمله خوارق دو کوینه خوب ایم متوینم زدیک خدا می کارو
و ای شاق راهنمکند پیچه روز آشسته خود را تکم اخلاق است ای شست اول احمد پر یونق
او ای ملکه دستت را انکار می کارند دوم شبوه کوینه کنیکی از زید آشست و بدی از این من
کیسا شست کوینه کنی را نایم اینها لی مخلوق است یا نه همارم سیحه اینه کوینه که خدا ای
سیحه طاری ای خسیده است یعنی شیطان را بوجود داشت پشم شرکت کشیده کوینه ای حال مخلوق است
و ای عالمه که بگویی عالماء مارای شست هفت قدم را بدهست کوینه کنی که بجهان می شود ای شتم نیک کشیده کوینه
روز ای باشد در نک کرد لی دیخت را کامان پیشتر بادشان ای ای نم می تبریزی کوینه کنی کار
پایانش که فرستد و بی او خواهش داشت دیگم فاسطه کوینه کوینه شست و بیکوینه ای زدن را
یا زدهم نظر ای کشیده خدا ای تعالی غادل است جو دنگند و فعال است دی قصه و شرکند
کوینه کنی که تواده ای قضا کی بول ای ای ای پس باز بعد ای کشیده خدا ای کشی شست
از زدهم منزه ای کشیده که باید مذکایم که تعقیز کرد و مذکوه است یا نه فصل ای شتم در بیان

بازدحام مترالیه کو نمایند که باز معدنیم که بعد از زده ستد باید یا به فصل پنجم در بیان
حلزونه کروه شمیمه بودیه اساسی می موطبلیه هر آبرفتیه مترافقیه وارد دیده حقیقیه
و در قدریه سخانیه زیاد قیس لغظیه قبیحیه دار گرفته اما در اینکه هر دوازده
شنبه هیئت کوئید ایام پیدا سنت و نه بزیان دهد از اینکه دنیوال منکر و نکره

لهم لا يحيي ما لا يحيي و لا يحيي ما يحيي
فهل لا يحيي ما لا يحيي و لا يحيي ما يحيي

مترافقه کویند صراحتاً بجهات خارج وارد شده که در درون رفته اند
شاید همچنان در درون زرده بخواسته که نیز که اینها را خارج می‌بینند که از این دلیل
هم در درون آنها عالم شفعم مخلوق است که در این مخلوق است همچشم عیز زیره که می‌باشد
که اینها را بخواسته بودند همانگونه بود اینها خارج شده که نیز نیزه است و در درون اینها پسند نمودند و پسند داشتند
که همچنان خارج بودند بقدر معنی چنان سیمیر علیه السلام در اینجا رفته بودند و صوراً بمعانی
دو دنیا دیدند که دنیا است را منکرند که منظمه اند همچنان دیدند که دنیا است و محدود محضی را مبتعد فرمودند
لقطه که کویند که لقطه و ملطف ظاهر دیدی است یعنی قرآن سخن حوانندگ است نسبت خدا شنید
و ما می‌کوئیم که لقطه از لقطه است و قرآن از حدائق انتقامی یا از دام غرسه عذاب کویان
منکرند و از هم واقعیه که نیز در قرآن مارا ایستادگی است یعنی تامل نمودند که مخلوق
ست یا غیر مخلوق فضل چهفتاد در بیان دوازده کوده موضعیه درین اساسی
شایسته راجحه شایسته که نیز شایسته علیه منقوصیه منقوصیه منقوصیه از هم دیدند
خشونیه اد شایسته که نیز که بعد از اینها جزی دنیک و زینت نمودند همچنان
اگر دیدند از این هر چه خواهد بگند و مثایش که نیز هم بر که بگرد و دولا الال لذتند که نیز
دلاه طلاق کند خواه هنوزیست سیم راجحه کویند بگند بزمان برداری که ماری
کویه نشود و مجھیست عاصی نام کرد و شود زی راجحه ممکن است که رخلاف کرد و
شایسته ایشان شنید رند در ایمان چشم ریست کویند ایمان علم است همچنان شنید
اما دنیه ای اد کار فناشد ششم علیه کویند ایمان عمل است هنوزیست کویند

دیگر شکم خود را منظمه کویند و هر دو هنر از با اعتماد از سر کویند قیام نهادند
بینه دلیل را نشانید و هم دیده کویند فراموش برداری بیان و شاه باید کرد اگرچه کناده
که اهل فرمایند بایزد هم دیده کویند عشق نهایی بایزد فرماید را بحضور خود در خانه داشت
حسنه نمیگیرد کویند و اجتنبه سنت و غلوت عسیست زیرا اچما میگذرد لفظ اتفاق بیان
آن هنرداری دو ملت باطن این بود اما ای ابا القاسم رازی ارجمند علیه در رساله خویش
خویشت کرد و دیگر بیان میگذرد این اساسی ای احیه حیره سه خانایی ای احیه باطنیه
برای این مطلع شویه او را که احیه کمان بزند که آیا ان افزار بر زبان است و پس آن
نمود است در مرده بزند و در کفر کفر شود از دلیلی و از دلیلی ای اینها ماید که اینجا
سوم اکور را پیشنهاد کویند موافق نهاده باید موقوت در جان دویله
را کا افضل از اینی دانند و که جدا اپنے در مصلحتهاسته حکایت قران است برقان و
در مطلع اینها جزوی دو معاذه کرد و نور میزفت در دل و زبان اینهاست
بلطفی و کیان ما از زاده نشسته بیان میگردید که اینهاست
بسد و پی میر علیه السلام بسیار خوب شجاعت بیزند و خلق که بمحاجه و محاجه
ای ای محاجه در دین مولیه ای محاجه و کمان بزند که خواص ای ای ای ای ای ای ای
بینه جایی دو پائی دار اینها کناده اینده کرب او ای
در حمله ته تفکر در ذات صفات و خدا ای ای

طبعه ما رقیع کویند و ستاره ها را با علی خوارکو میندم خواهی که پسند آزرا بی خوش خواهند
و در خدا ای دو آن و صاحب ای ستاره کام و تقدیر و قبله و مراجعت طهارت شدک او نه
سینه و خیزه کویند مانع منیم اگر خدا ای بخواهد زروایود که نیزه کار فناشید
خدا استواری دخون پندز ز دخلن یا زنک ایش و قان بخود جود خوبست خانی
را بخانی باشد کنند چیزیم آیا حیسه کویند خدا ای ذیره کنود در دنیا و در آن فنا خانی
از بی پند و موئیان را کناه زیان خوارد و تکلیف به وستی برداشت سواده خانی
کار را از نزد خود بخواهی ای خداویش را که در دنیا می توانست با دین خود خود را
بی ایجه رسالت را متکنند و کویند خود کویند خود کویند خود کویند خود
نویار اعمدهای خود را دست داین اشتویه از خود خود معترض است و ذکر مکالمات
دیگر خفتر ای امام ای خداویح لشکه علیه در حقیقت پروردگار است و آن بخوبیه ایوه که
خدا استواری بر ایجه کویند این ملت از خود بخواهی ایه خاصه ایکه هر چند که
طنهایش آن خود بخوند دو دنیا پندز و هر ایکه خنده ایم بخوند خلاصه
قهر ایکه خلاف است
بیکوری بر ای اطمیت عیم کویند راه راه منیز است و ایل بوست داد در دنیا
بجا است
الغیر آرالا ایجاد باشون و بالصادرها

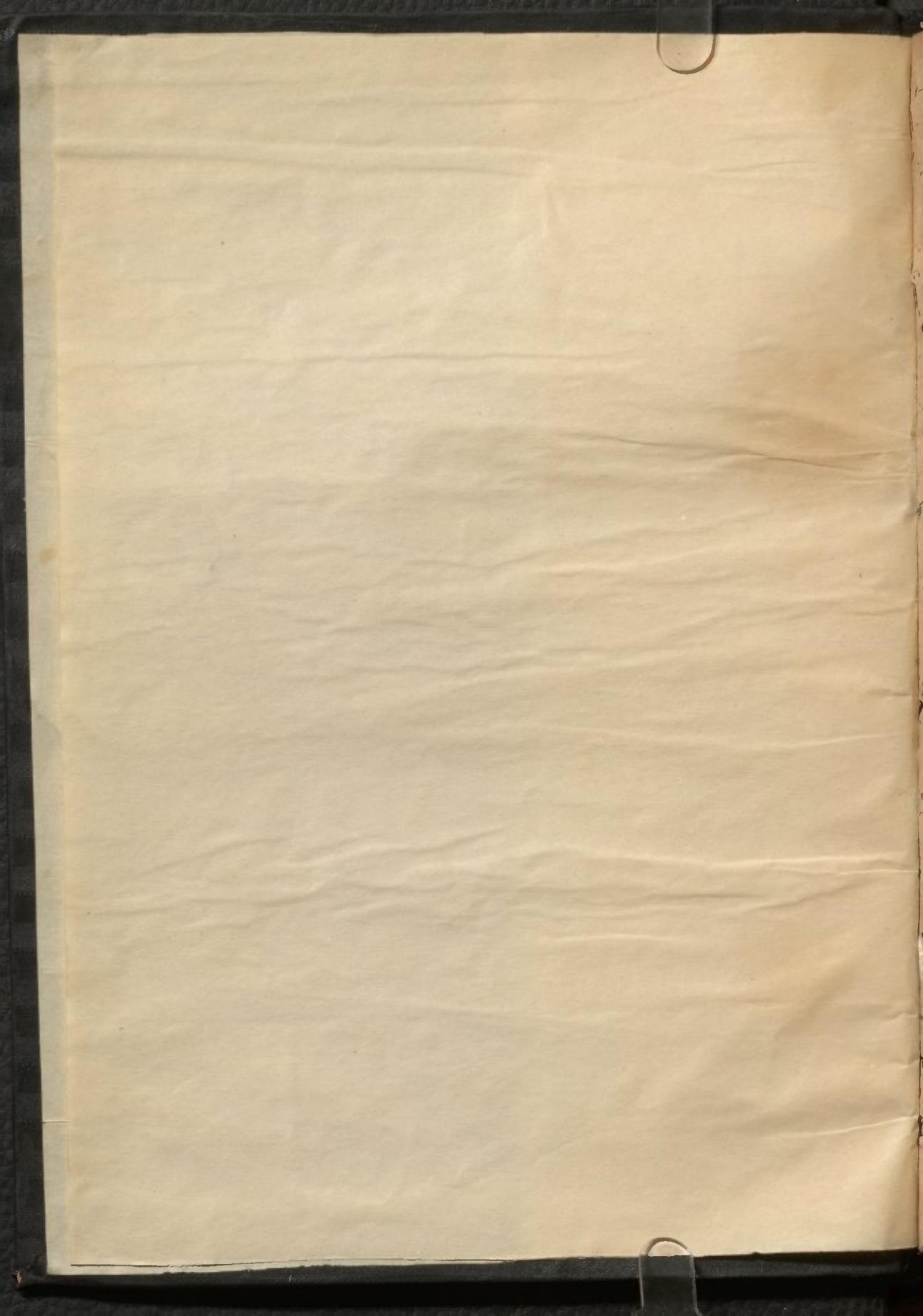
سے المطالب بغير اجازت اما مودن بالکمار و اقامه نشایہ کعنی تذمیر عدید الالام
الاوان حیف علیہ زردا الایمان دفعہ ایمت و خلک فدا ایاقات سعی الحجود و عین القمر و عین دلیل
چون مودن یعنی علیہ المصلحت و علیہ العلاج کو سر لاؤ دلائق کوئی برائی انگریزی میں اعتماد وی
علیہ العلاج کو سارہ مصلحت و علیہ العلاج کو سر لاؤ دلائق کوئی برائی انگریزی میں اعتماد وی
لستہ بیان کیا کہ آن نیکی و نیکی لاؤ دلائقوت بلیغ فتنے بعزم فیار میکنم و حسماخ اما بی و آؤ و سرخون
امرو و دعوه یخت و زید کا زانک بجواہی اڑو صلب یعنی صلت در پردن از معصی و قوت زدیک
یہ بن رکنا و بینت مطبوبون خدا و عز و جل و نہ ایضاً اک درد مسکم دریکم جواہر یکدیک مودن
میں بھی بالکمار نیکو مودن ددر را باید کہ صبر کرنا تا حد اینی کہ آن بالکمار کوید میہ زردا اعجاز کفرد
کوید بالکمار کفرد و کوکر در داد بالکمار اغار کر فرشایہ کہ لاؤ دلایلام کفرد کی بالکمار رکنہ اند باید
بابوی یعنی بالکمار تمام کند شروع ہے کذا میں صلوہ المسعود

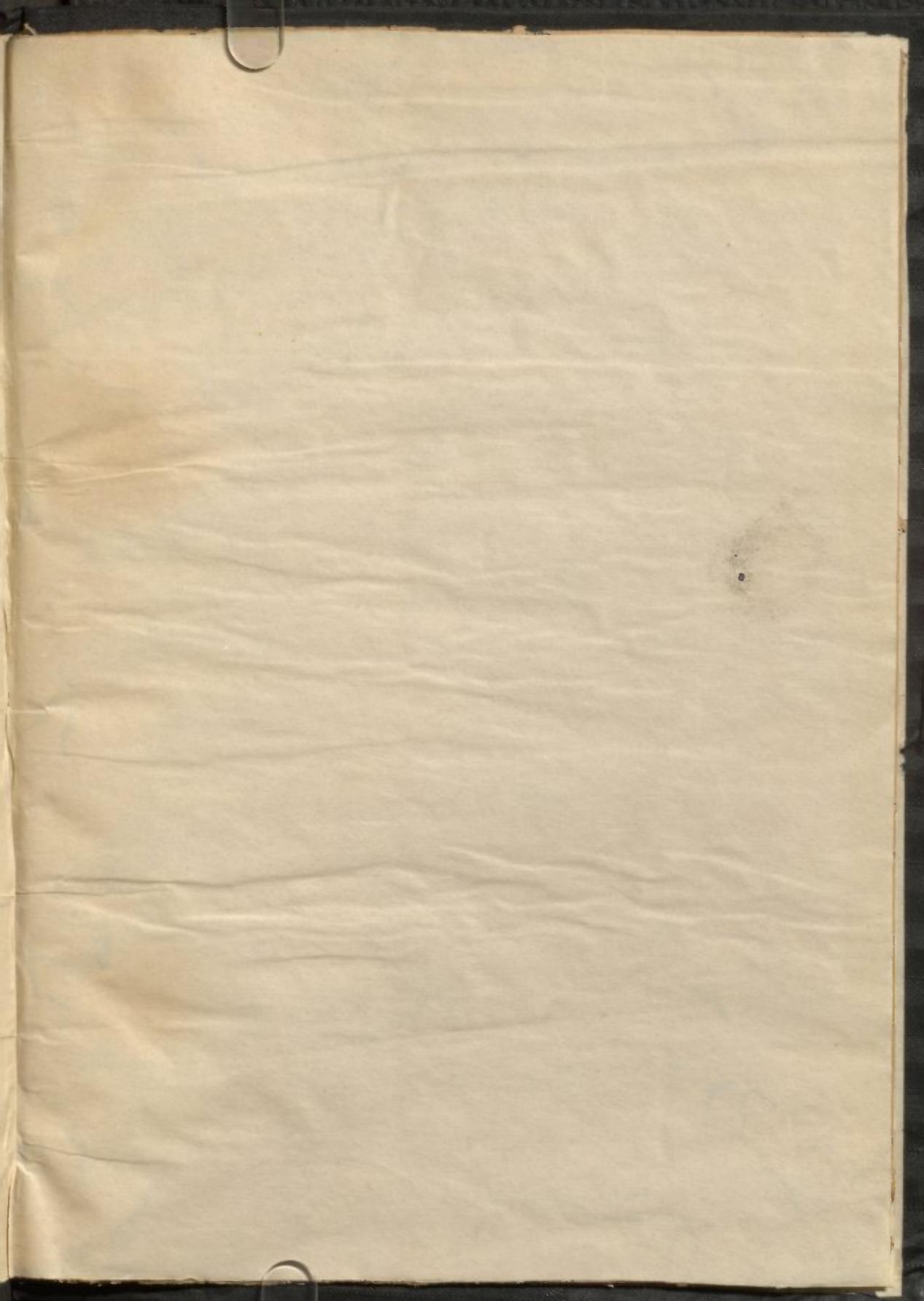
بزیلی اول و دوسته درود و امیرکوت که کلی فیض بر زنگزد بکار گرفت
دستیخواهی این سرمه که بیشتر که بیشتر این سرمه نموده است و بدهی این سرمه این که
نهایت که هر ران ۱۵ کا دسته یک پا تا کل کار و خوشکار و بسیار خوب است
این سرمه از ظرفیتی نیز نهاده که خواران بخوبی می خورد
این سرمه از دفعه ایشانی که بخواهد خواران بخوبی می خورد
دوام نموده و در کفا نخواهد شد و زنگزد این سرمه از اینجا که
نموده و زنگزد نمکه بشده است و زنگزد که سرمه است و زنگزد که سرمه
نموده باشید از این سرمه ایشانی که بخواهد خواران بخوبی می خورد
در زنگزد قوی است و در زنگزد زنگزد است و زنگزد را که می خورد و زنگزد می خورد
نموده باشید از این سرمه ایشانی که بخواهد خواران بخوبی می خورد

نقلاست که در عینه شارون پر شیر معلوم تر سایه بود در عین حوزه طرقی روزی که وان باز ساکفت که در دن
آلام در آینه ساکفت نیز مسله داشم اگر هر چند مسلم مجده کمال طلاق حل سود مسلمان شومن باشد
تمام علماء بصور امام کرد ایند و بر ساکفت بکار آتی خواهد مسله کدام اند بر ساکفت سکه او را نگویی
از خدا پس پوره است مسله دوم آن بیست که حق تعالی غلبه مسله سیوه آن بیست که حق تعالی غلبه
مسله چهار آن بیست که مخلوق حقایقت مسله پنجم آنکه در حق تعالی بکار آن طرف بیست جمعه علیا ولی عزیزان
شیوه تواند هر چند قشر حقی که در صور شد عاجز است شارون امواضی که در کتابها اینقدر که خدا ایمان
مشید چوار سکه تو سایه است ایند که شتر که تو سا مسله لایه ایمان او در دن که در دن
روج تکرده اند القصه وان و فقر حضرت اما انتقام علیهم از حق تعالی هفت سایه بودند و هر سکه اند خواه
این نیز او در دن حل سود دادند که دادن رایز طلب که در دن جوابه این سکه اند عالمی که ایمان
که بکار این سا اد اینکه کسی تو سا کفت مسله او را آنکه بکسی از خدا پس پوره داده اند که این سا کفت که در دن
مید اند از سایه اوضی که در دن مید اند فرمودند که از یکی باده شمار گزینند و چون تو سا کفت که در دن
چیزی داشته باشند اما فرمودند این خواسته از خدا بیشتر بخواست که تریبونه بخوبی اند اما فرمودند که حق تعالی خود را
نمیتوانند مسله چهار آن بیست که مخلوق حقایقت اما فرمودند که این سیاره مکمل این عزم غلبه مسله
حق تعالی بکار طواری است اما فرمودند که شتر نایان بکار دادند اور دن در عین مخلوق بنا داشتند
که در دن شیخ بکار طواری است که همه اهل مخلق اند آن خود شدند و فرمودند که این مکمل این عزم غلبه
حق تعالی بکار طواری است اما فرمودند که شتر نایان بکار دادند اور دن در عین مخلوق بنا داشتند

الذیان والکلام صار حوسنا تقدیم دخالت کوتاه ان اکنک عذ الدین یعنی که اذکر الامان
ابوحنفه فوجیه و علیه السلام و دویچیان را پیر حسن لدین ناقب و ناته او مدیادی از بیهودی فیان دعا یا شدید زدن
بندهاد الایه اندیشی ذجیه ای ای قبیه رساله صلی الله علیه و آله و سلم و میرزا دادیه داعل دعوه و دعوه
الجیمه الحسیب دیاریه و دعوه خوشیه او صادر لایه خون بر جهود بکن دعوه باعثه فیان آنچه مایل است
حرویه خاصه ای که طلبی دهن طائمه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه
مسا شباب و نهادنگون و دعوه علیه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه
سبحان الله بعد الموت بجهة فویں براحتیه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه
سبحان الله بعد الموت بجهة فویں براحتیه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه
سبحان الله بعد الموت بجهة فویں براحتیه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه
سبحان الله بعد الموت بجهة فویں براحتیه خود ای ای خوشیه ای ای خوشیه ای ای خوشیه

17. IV. 18
mungo





should - but I am not
permitted to do so.

Under these circumstances
I have been compelled to
leave the country.

Business as long as I have
lived spread over so much
time.

(5) We thus expect
in consequence.

presently little business
will now be done.

Now as the result
of all this we have

and the results of the
same will be

soon made known
to you in a letter

in England the
first week in August.

Very truly yours
John C. Frémont

and the results of the
same will be

soon made known
to you in a letter

in England the
first week in August.

Very truly yours
John C. Frémont

